هوالعلیم

بحث پیرامون مبدأ نیابت در حج نیابی

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه ۱۵۸

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

در مسئلۀ نیابت مطلبی که در بین فقهاء مطرح است، قضیۀ خصوص مبدأ نیابت است که چطور آن نیابت تحقق پیدا می‌کند؛ آیا مبدأ برای این نیابت به‌عنوان تکلیف و الزام، از همان محل توطّن آن شخص است؟ حالا به هر علتی این نیابتِ فی زَمَنِ‌الحیاة که شخص مستطیع بوده، بعداً از او به‌واسطۀ قصور یا تقصیر سلب و نفی نیابت شده است و الآن فرض کنید که مُقعَد است یا عذر دیگری دارد که ولو متسکعاً نمی‌تواند حج را انجام دهد.

مبدأ حجّ نیابی

صحبت در این است که این مبدأ نیابت باید از کجا باشد؟ آیا باید از همان محل تعلق وجوب باشد؛ یعنی در همان جایی که استطاعت در آنجا تحقق پیدا

کرده است؟ یا اینکه از هرجایی این نیابت صدق می‌کند و شخص می‌تواند نائب یک شخص از یک شهر دیگر، بلد دیگر یا کشور دیگر شود؟ فرض کنید که وجوب حج به شخصی در ایران تعلق گرفته است، یک نفر در امریکا از او قبول نیابت می‌کند و یا بالعکس. یا اینکه شخصی از مُدُن قریبه به مکه برای او تعهد نیابت می‌کند. مطلب دیگر این است که از کجا باید اداء مال، صرف زاد و توشه و مرکب برای آن شخص انجام شود. این مطلبی است که از سابق در بین فقهاء مطرح بوده است.

قرار نداشتن استطاعت در حیطهٔ تکلیف و تحدید شرعی

با توجه به مطلبی که راجع به استطاعت صحبت شد و اینکه استطاعت اصلاً به‌طورکلی در حیطهٔ تکلیف و تحدید شرعی قرار ندارد بلکه یک مسئلهٔ عرفی و عقلی است و اگر شرع هم در این باره اظهارنظر کرده است از باب سرد[1] و طرد عرفی است

---

[1] التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۹۹:

«السَّرْدُ: ضمّك الشیء بعضه الی بعض نحو النظم و ما أشبهه، و منه قولهم سرد الدرع أی ضمّ حدید بعضها الی بعض.»

که نسبت به این مسئله ابراز تمایل کرده است؛ یعنی حد تعیین کرده است یا مثلاً تعریف و تفسیر موضوع کرده است و توضیح داده است مثل مسئله‌ای که مربوط به حدّ ترخّص است؛ فرض کنید که شخصی می‌خواهد به سفر برود، تا وقتی که شخص در خیابان‌های شهر می‌گردد، کسی به او نمی‌گوید که قصد سفر دارد ولو بلاد کبیره باشد، می‌گویند که مثلاً کاری دارد و می‌رود فلان نقطه انجام دهد.

این یک مطلب خیلی مهم در استنباط و اجتهاد است که این قضیه در بسیاری از جاها به‌درد می‌خورد و در موارد زیادی کاربرد دارد؛ یعنی می‌شود بگوییم که اصلاً کلیدی است برای اینکه فهم و درک مجتهد را نسبت به شکل‌گیری موضوع حکم، بیان کند.

تحجّر اهل سنت نسبت به تشخیص موضوع و ترتّب حکم

ما می‌خواهیم در خیلی از موارد نحوهٔ تشکّل موضوع را هم برعهدهٔ شرع بگذاریم؛ یعنی نمی‌خواهیم خودمان فهمی از یک موضوع به‌دست بیاوریم، از «الف» تا «یاء» را می‌خواهیم برعهدهٔ شرع بگذاریم و تقریباً یک ملاک عامّی برای این قضیه

به‌دست بیاوریم؛ یعنی همان‌طوری‌که اهل تسنن نسبت به احکام شرعی یک نوع تحجّری نسبت به تشخیص موضوع و بعد هم برای ترتّب حکم بر آن دارند ما هم نسبت به این مسئله چنین قضیه‌ای داریم؛ یعنی نمی‌خواهیم هیچ نوع مجالی برای تحول و تغیّر پیدا کنیم.

خیلی از مطالب وارده در شرع و فقه، براساس ملاکات عرفیه

اصلاً خیلی از مطالبی که در شرع و فقه آمده براساس ملاکات عرفیه است؛ یعنی همین ملاکات عرفیه است که یک موضوع را برای آن بار می‌کند و مترتّب می‌کند.

می‌خواهم مثال‌هایی نسبت به این قضیه بیان کنم تا شما متوجه تناقض فتوا در این مسئله شوید، شاید هم تا حدودی به مسئله رسیده باشید. من‌باب‌مثال نسبت به قضیهٔ حجاب، چرا دیدن بدن مرد برای مرد اشکال ندارد اما دیدن زن برای مرد و دیدن مرد برای زن ایراد دارد؟ درحالی‌که هردو آدم و انسان هستند. هیچ‌وقت تا حالا به این قضیه فکر کرده‌اید که چطور اگر مرد بخواهد بدن یک مرد را ببیند؛ پایش را ببیند، دستش را ببیند، سرش را ببیند، موی سرش را ببیند

ایراد ندارد بلکه به حمام هم می‌روند. حمام مردانه رفته‌اید؟! ـ البته بعضی جاها قدری بیشتر نسبت به این قضیه قائل به توسعه هستند! یک وقت ما در یکی از این بلاد عربی به حمام مردانه رفتیم، دیدیم عجب اینها مثل اینکه خیلی راحت هستند! ما حالا یک حدود از بدنمان پوشش دارد اما اینها هیچ! راحت هستند و از هفت دولت آزادند! مثل اینکه آنها این مطلب را بهتر از ما فهمیده‌اند! استنباطشان از ما بهتر بوده است! حالا ما محدوده‌ای را در پرانتز نگه می‌داشتیم آنها همان پرانتز را هم برداشته بودند! اینها این قضیه را خوب فهمیده بودند که مسئلهٔ حجاب دائرمدار یک موضوع دیگری است غیر از آنچه که ما تابه‌حال صحبت و فهم داشتیم! ـ راجع به این قضیه تا حالا فکر کرده‌اید؟! چرا دیدن بدن مرد برای مرد دیگر ایراد ندارد اما برای یک زن ایراد دارد و حرام است؟! این قضیه‌ای است که همه‌جا هست، الآن مطلبی که وجود دارد این است که آدم می‌بیند حتی در تلویزیون بدن مرد را نشان می‌دهند و زن هم می‌بیند، این حرام است، نباید نشان دهند. همان‌طوری‌که برای مرد حرام است، برای زن هم

حرام است او هم نمی‌تواند نگاه کند، او هم نمی‌تواند ببیند یا اینکه مثلاً چرا دیدن زن برای زن ایراد ندارد؟ این چه علتی می‌تواند داشته باشد؟

عامل و علت برای تکلیف نسبت به حجاب

وقتی که به این قضیه توجه می‌کنیم یك مطلب به‌نظر می‌آید و آن این است که حسی که برای دیدن زن در مرد پیدا می‌شود، آن حس از دیدن مرد برای مرد نیست یا حسی که برای زن از دیدن یك مرد پیدا می‌شود آن حس و احساس برای دیدن زن نیست. این عامل و علت برای تکلیف نسبت به حجاب می‌شود پس ﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡ * وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ﴾[1] دائرمدار وجود این حس است. خود این حس تکلیف به غمض و تکلیف به حفظ و تحفظ می‌آورد. وقتی که آن حس در آنجا نباشد شما نمی‌بینید وگرنه خدا نفرموده است که چرا مثلاً ... اگر هم خدا فرموده باشد دوباره همین

[1] سوره نور (۲۴) آیه ۳۰ و ۳۱.

است؛ یعنی دوباره همین مسئله است که براساس یك مسئلهٔ تکوینی، براساس یك احساس تکوینی، بر این احساس، ـ ببینید کجا می‌خواهم بروم! ـ این موضوع وقتی شکل می‌گیرد، این تکلیف هم روی آن احساس قرار می‌گیرد. ولی اگر زن، زن را ببیند چنین احساسی ندارد.

همین حالا اگر قرار شود که همین احساس وجود داشته باشد، شما می‌بینید تکلیف به حرمت می‌آید. اینکه می‌گویند: «قصد ریبه نباشد» در اینجا این مطلب مطرح است. حالا دیگر فرق نمی‌کند، بین زن و مرد تفاوتی ندارد، مطلب در اینجا یکی است؛ چون آن احساس، حالا به هر علتی می‌تواند باشد، فرد یک فرد است، بالأخره حالتی دارد، همه که یک‌طور نیستند، همه که یک اخلاق و فرهنگ ندارند، همه که یک قسم نیستند، افراد مختلف هستند، خصوصیات افراد مختلف است و ما نمی‌توانیم به‌طورکلی یک فتوا به‌نحوکلی بدهیم که دیدن اشکال ندارد و بلامانع است! شما می‌بینید که این مسئله در اشخاص بر طبق آن خصوصیات در

اینجا تفاوت می‌کند.

همین‌که شما نگاه می‌کنید، می‌بینید آیهٔ شریفه نسبت به زن‌هایی که ﴿لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا﴾[1] می‌فرماید: «اشکال ندارد». عجب! اینکه زن است! چطور تا وقتی که بیست سالش بود اشکال داشت، سی سال ایراد داشت، چهل سال ایراد داشت، پنجاه سال هم نمی‌دانیم اشکال دارد یا ندارد! دیگر به پنجاه و پنج و شصت که رسید خیال می‌کنم ایراد نداشته باشد! حالا دیگر بسته به شرایط و محیط و کیفیت و امثال‌ذلك فرق می‌کند. حالا ممکن است زنی رفته باشد عمل کرده باشد، آدم به بعضی‌ها نگاه می‌کند، خیال می‌کند اینها بیست‌ساله هستند ولی شصت‌ساله هستند و ده‌تا عمل کرده‌اند! اینها از برکات فنون امروزی است! در زمان پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم این چیزها نبوده است؛ این عمل پلاستیك و عمل‌های گچ و سرب و آهن و پلاستیك و نایلون و اینها نبوده است! حالا دیگر

---

[1] سوره نور (۲۴) آیه ۶۰.

این چیزها پیدا شده است و طبعاً بر طبق آن هم احکام تفاوت پیدا کرده و موضوع فرق کرده است!

مسئلۀ حجاب، دائرمدار رجاء نکاح و عدم رجاء نکاح

وقتی که نگاه می‌کنید، می‌بینید نسبت به آنها اشکال ندارد، این اشکال نداشتن برای این است که دیگر آن حس وجود ندارد؛ آن احساس و رجاء برای یك جوان وقت دیدن کسی که ﴿لَا يَرۡجُونَ نِكَاحًا﴾ است منتفی می‌شود یعنی آن حس منتفی شد پس مسئله دائرمدار رجاء است؛ رجاء نکاح و عدم رجاء نکاح. درصورتی‌که رجاء نکاح باشد حکم به حرمت می‌آید، حکم به غمض و حفظ می‌آید. درصورتی‌که عدم رجاء نکاح باشد حکم به غمض هم نیست، می‌تواند عادی باشد، البته با رعایت حدود و امثال‌ذلك! توجه می‌کنید؟!

یکی از مواردی که داریم و الآن به ذهنم آمد آیۀ ﴿أَن تَأۡكُلُواْ مِنۢ بُيُوتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ ءَابَآئِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أُمَّهَٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ إِخۡوَٰنِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَخَوَٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَعۡمَٰمِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ عَمَّٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَخۡوَٰلِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ

خَلَتِكُمۡ أَوۡ مَا مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ أَوۡ صَدِيقِكُمۡ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَأۡكُلُواْ جَمِيعًا﴾[1] است چرا در اینجا ﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ﴾ آمده است؟ به‌خاطر احساس یک‌رنگی، احساس وحدت، محبت، احساس عاطفی، مسائل عادی و آن حالتی که انسان آن حالت را بین خود و رفیقش؛ بین خود و برادرش؛ بین خود، عمه، خاله و امثالهم حس می‌کند. یک وقت من به منزل یکی از عمّات خودم رفته بودم، بعدازظهر بود، می‌گفت که فلانی ظهر به اینجا آمد و ما خواب بودیم، همسایه در منزل را برایش باز کرد و ـ اتفاقاً منزل عمهٔ او هم بود ـ او خودش سراغ یخچال رفت و غذا آورد و خورد چون غذا نخورده بود، پایان غذا یک‌دفعه ما دیدیم که عجب او نشسته است و غذا می‌خورد! گفت: «من آمدم و دیدم خواب هستید گفتم که حالا چرا بیدارتان کنم؟!» او گفت که چه کسی در را برای تو باز کرد؟! گفت: «همسایهٔ پایینی!» همسایهٔ پایینی در را باز کرده بود و او هم به بالا آمد و سراغ یخچال

---

[1] سوره نور (۲۴) آیه ۶۱.

رفت و به غذا خوردن مشغول شد و گفت: «حالا که خواب هستند چرا سروصدا کنیم؟! ما گرسنه هستیم، غذایمان را می‌خوریم، به اینها هم کاری نداریم، بگذار اینها خواب باشند» و خیلی هم خوشحال شدند.

ببینید حالا آیا این شخص باید اینجا گرسنه بنشیند و صبر کند تا اینها از خواب بیدار شوند، اجازه بگیرد که ما گرسنه هستیم و دلمان ضعف رفت، رودۀ بزرگ رودۀ کوچک را خورد؟! آقا سراغ یخچال برو و چیزی بردار و بخور، خانۀ عمه است و مسئله‌ای نیست. آن احساس، ربط و رابطه‌ای که در اینجا هست، حکم را بیان می‌کند. موضوع برای حلیت أکل را برای انسان محقق می‌کند که در این شرایط این موضوع محقق شد مثل اینکه به خانۀ خودت رفته‌ای؛ همان‌طوری‌که انسان در خانۀ خودش از کسی اجازه نمی‌گیرد، از زنش اجازه نمی‌گیرد که حتماً اجازه می‌فرمایید؟! او هم یا می‌گوید: «بله» یا می‌گوید: «نه، چون دیر آمدی، چشمت چهارتا شود باید گرسنگی بکشی تا دیگر شب دیر نیایی!» این‌طور نیست، خودش غذایش را

می‌خورد و میوه‌اش را هم می‌خورد. همان احساس را انسان دارد، ببینید به آن رابطه، به آن عُلقه و به آن کیفیت دیدگاه برمی‌گردد.

حالا فرض کنید که اگر شخصی با عمه یا عمو یا خاله یا دایی و امثالهم چنین مطلب و حالی را نداشت، یا رفیقی دارد که سالی یک دفعه او را می‌بیند و با او یک مسئله و مشکلی هم دارد و امثال‌ذلک، آیا این آیه شامل این مورد می‌شود؟! خیر! چون وقتی که آیه می‌فرماید: ﴿صَدِيقِكُمۡ﴾؛ رفیقتان، یعنی آن ارتباط باید باشد، آن حالت و حس بین دو نفر باشد. اما در اینجا این ارتباط نیست، اینکه می‌گوید: ﴿صَدِيقِكُمۡ﴾ در این مورد اصلاً معنا ندارد.

لذا اهل معرفت در اینجا مسائلی دارند، مطالبی برای آنها پیدا می‌شود، گاهی اوقات حتی در مورد رفیق می‌گویند: «اگر بخواهی در حق او دعا کنی جفا کرده‌ای، چرا او را از خودت جدا دیده‌ای تا برای او دعا کنی؟!» این‌همه ما ادعیه داریم، روایات داریم که انسان باید راجع به برادر مؤمن دعا کند، خیلی زیاد

هستند[1] ولی انسان می‌بیند که ممکن است مطلب دیگری بالاتر از این قضیه باشد. مگر اینکه انسان آن دعایی که برای خودش می‌کند، احساس می‌کند که رفیقش حضور دارد.

یادم هست خیلی وقت قبل در زمان شاه مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ در سفری که مکه مشرف بودند ـ آن موقع سنّ ما هفده یا هیجده سال بود ـ در نامه‌ای که برای بعضی از دوستانشان نوشته بودند، آورده بودند:

من در هنگام دعا دوئیتی نمی‌دیدم تا برای شما جداً دعا کنم!

«دوئیتی نمی‌دیدم»؛ یعنی همان خواست و میل من در کنار کعبه مشمول این دایره می‌شد. این‌طور نبود که مثلاً بخواهم جدای از دایره بگویم که خدایا فلانی را هم این‌طور کن، عاقبت به خیر کن، اصلاً

---

[1] الکافی، ج ۲، کتاب الدّعاءِ، باب الدّعاءِ للإخوانِ بظَهرِ الغیب، ص ۵۰۷، ح ۱:

«عَن الفُضَیلِ بنِ یَسارٍ عَن أَبی‌جعفرٍ علیه‌السلام قالَ: "أَوشَکُ دَعوَةٍ و أَسرَعُ إِجابةٍ دُعاءُ اَلمَرءِ لِأَخیهِ بِظَهرِ الغَیبِ".»

جهت اطلاع بیشتر به کتاب الکافی، ج ۲، کتاب الدّعاء، باب الدّعاءِ للإخوانِ بظَهرِ الغیب، ص ۵۰۷ و ۵۰۸ رجوع شود.

وقتی که می‌گفتم: «خدایا برای ما این را پیش بیاور، تو اصلاً همان‌جا حضور داشتی و آنجا وجود داشتی!» این قضیه بالاتر از این است که انسان بخواهد کسی را جدا دعا کند.

ببینید این مطلب هم به یک حالت برمی‌گردد؛ یعنی حکم شرعی بر جواز و بر حلیت أکل و عدم حکم شرعی دائرمدار یک قضیهٔ تکوینی و خارجی است. یک علقه و یک حس در اینجا وجود دارد که حکم دائرمدار بر آن قضیه مرتبط می‌شود.

یا من‌باب‌مثال مسئلهٔ حدّ ترخّص؛ یکی از چیزهایی که امروزه مصطلح است این می‌باشد که مسافرت‌های امروزی دیگر مثل سابق نیست؛ لذا نماز شکسته نیست و امثال‌ذلك! چون افراد در مسافرت قدیم خسته می‌شدند ولی الآن خسته نمی‌شوند. همهٔ این حرف‌ها بیخود است، چه کسی گفته است که در سابق خسته می‌شدند؟! اتفاقاً خیلی هم کیف می‌کردند، سوار اسب و کجاوه می‌شدند، می‌گفتند و می‌خندیدند! خستگی ندارد، اگر آدم سوار الاغ شود، الاغ خسته می‌شود، چرا او خسته شود؟! یا سوار شتر

و کجاوه شود، خستگی چیست؟! این حرف‌ها چیست؟! حالا دو دقیقه بیا پایین، چایی بخور، خستگی تو هم دیگر می‌رود! حالا همهٔ این دنیا برای آن یك ذره خستگی مانده است، آن‌وقت خدا تا ده روز به آدم مرخصی بدهد! حالا یك ذره خسته شده است، آقا اگر جُرت بزنی خستگی تو می‌رود، چایی یا قهوه بخوری خستگی تو برطرف می‌شود، اینکه دیگر نماز شکسته ندارد. خداوند منةً علی العباد گفته است حالا که در سفر هستید، منةً تسهیلی هم در اینجا باشد، خدا است دیگر!

یک روایت خیلی جالبی امروز از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دیدم، ـ در حال نوشتن مقدمهٔ اجتهاد و تقلید هستم چون قرار است چاپ شود ـ که فرمودند: «إنَّ اللهَ یحِبُّ أنْ یؤخَذَ بِرُخَصِه کما یحِبُّ أنْ یؤخَذَ بعَزائِمِه.»[1]

همان‌طوری‌که خدا دوست دارد به فرائض او عمل کنید، همان‌طور هم در مواردی که ترخیص و

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۶، أبوابُ الأَمرِ و النَّهیِ و ما یُناسبُهُما، باب ۲۹، ص ۲۳۲، ح ۲۰.

جواز است، عمل کنید؛ یعنی خودت را کاسهٔ داغ‌تر از آش نکن، خشک مقدسی درنیاور، خدا از خشک مقدسی بدش می‌آید! وقتی خدا می‌فرماید که در اینجا روزه‌ات را بخور، بخور! وقتی می‌فرماید که نماز را شکسته بخوان، شکسته بخوان! وقتی که به تو می‌فرماید: «فلان کار را انجام بده»، نگو که حالا من می‌خواهم کار سخت و مشکل را انجام دهم وقتی ترخیص است، ترخیص کن! بنده باش؛ بنده یعنی هرطوری که او می‌فرماید عمل کنی؛ وقتی می‌گوید که اینجا این کار را انجام بده، انجام بده؛ قُم، قم؛ إجلس، إجلس؛ برو، برو؛ بنشین، بنشین! از خودت تکلیف جعل نکن! خدا بدش می‌آید، خیلی عجیب است! این نشان می‌دهد که ما باید با خدا مهربان باشیم، او با ما مهربان است، چرا ما به او اخم می‌کنیم؟! چرا ما با او از سر ناسازگاری هستیم؟! وقتی خدا این‌قدر مهربان است، این‌قدر رفیق است، این‌قدر شفیق است، این‌قدر با آدم راه می‌آید، حالا ما بیاییم مطلب را مشکل کنیم؟!

یک روایت هم قبلاً دیده بودم از امام باقر

علیه السلام که در حج مشرف بودند و امام جعفر صادق علیه السلام جوان بودند و خیلی طواف می‌کردند، به‌طوری که در جمعیت هم بود، عرق کرده بودند و به تعب افتاده بودند. بعد [امام باقر علیه السلام] حضرت صادق را نزد خود خواندند و سپس فرمودند: «یا جَعفرُ یا بُنَیَّ إنَّ اللهَ إذا أَحَبَّ عَبداً أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ و رَضِیَ عَنهُ بِالیَسیرِ.»[1]

وقتی که خدا چیزی را قبول می‌کند، کمِ آن را هم قبول می‌کند، این‌قدر خودت را به تعب نینداز، این‌قدر خودت را به سختی و ناراحتی نینداز؛ آرام طواف کن، وقتی خسته شدی، بنشین و دوباره بلند شو و طواف کن. خدا از خستگی خوشش نمی‌آید، خدا می‌خواهد بنده‌اش با راحتی باشد، با طمأنینه باشد و این خیلی عجیب است؛ نشان می‌دهد اصلاً تفکر و فهم عبادی امام علیه السلام نسبت به این مسائل چگونه است و این ارتباط باید به چه کیفیت باشد.

علیٰ کلّ حال راجع به حدّ ترخّص، تا زمانی که

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۸۶، کتاب الإیمان و الکفر، بابُ الاِقتِصادِ فی العِبادَة، ص ۸۶، ح ۴.

شما در شهر می‌گردید، هیچ شخصی نمی‌گوید که شما خارج شده‌اید اما وقتی که از شهر فاصله گرفتید، یک شبهه ایجاد می‌شود که فلانی اطراف شهر چه‌کار می‌کند؟! مغازه‌ای نیست که بخواهد برود. اگر مقداری هم از اطراف شهر فاصله بگیرد، دیگر شبهه زیاد می‌شود. وقتی مقداری دیگر زیاد شد، این فهم عرفی می‌گوید که او می‌خواهد از شهر بیرون برود، او قصد سفر دارد که می‌رود.

شکسته شدن نماز و روزه در وقت رسیدن به حدّ ترخّص

اینها خودبه‌خود در ذهن انسان تداعی می‌شوند و این تداعی در ذهن انسان موضوع برای سفر را ایجاد می‌کند پس اگر قصد سفر داشتید به حدّ ترخّص که می‌رسید نماز شکسته می‌شود، روزه شکسته می‌شود، این خودبه‌خود است. شارع دیگر در اینجا جعل [موضوع] نمی‌کند، همان مبنا عرف را می‌پذیرد. این‌طور نیست که بگوید: «آقا وقتی که به جایی رفتی و صدای اذان را نشنیدی و بعد هم جدران و بیوت را ندیدی در آنجا بایست و ...!» بله! یك‌وقت شارع می‌گوید که اگر قصد سفر هم کردی، باید بمانی تا وقتی

که نفس سفر یعنی همان عشرة أمیال محقق شود، آن یك مطلب دیگر است ولی وقتی عنوان سفر روی شما آمد، با حدّ ترخّص در اینجا انجام می‌شود.

عرفی بودن حدّ ترخّص

حدّ ترخّص یک مسئلهٔ عرفی می‌شود، نیازی به حدّ شرعی ندارد. قضیهٔ عرفی هم مشخص است. بله، گاهی اوقات شارع برای تسهیل در موضوع و عدم اختلاف، حدودی بر این مسئله تعریف می‌کند.

ببینید این قضیهٔ بسیار مهمی است و مسائل و مشکلاتی را برای انسان حل می‌کند. مطالب زیادی را برای انسان حل می‌کند که وقتی که انسان در بعضی از موارد به یک مطلب می‌رسد که خلاف سرد فقه ظاهری و فهم ظاهری است، فوری روایت را کنار نگذارد بلکه بگوید که این یک حسابی دارد، در اینجا قضیه‌ای هست. لذا در مسئلهٔ محرمیت هم چنین مسائلی پیش می‌آید و گاهی اوقات که انسان می‌بیند در بعضی از موارد، حکم خاص هست، ریشهٔ آن همین قضیه است، البته شخص فقیه باید کاملاً به موارد و موازین آگاه باشد و اطلاع داشته باشد نباید فوری از پیش خودش یک تنقیح ملاک و مناطی کند

و هرچه خواست بگوید بلکه باید به این رمز و رموز وارد باشد تا اینکه بتواند مسئله‌ای را بیان کند.

یک وقت در جایی بودم که یکی از بزرگان در آنجا بود ـ البته خیلی وقت است که فوت کرده است و به رحمت خدا رفته است ـ یک شخص وسواسی آمده بود و می‌گفت: «آقا من که وضو می‌گیرم این [به‌نظرم درست] نیست»، خیلی برای او مشکل بود. یک‌دفعه ایشان گفت: «به فتوای من طهارت در نماز شرط نیست!» ما خیلی تعجب کردیم که چطور به این شخص چنین چیزی می‌گوید! آن شخص هم مقلد بود و نسبت به این مسئله تعبد داشت. بعد از یک مدتی آن فرد را در یکی از شهرستان‌ها دیدم، گفتم: «فلانی تو نمازت را بدون وضو می‌خوانی؟!» گفت: «نه، چند روز بدون وضو خواندم، دیدم دیگر اصلاً شک نمی‌کنم. آن حالتم رفت، اصلاً آن مسئله به‌طورکلی رفت!» گفتم: «حالا وضو بگیر تا ببینم» دیدم وضو گرفت و نماز خواند! قبلاً شش ساعت سر حوض می‌نشست تا یک وضو بگیرد، گاهی اوقات وضوی او شش ساعت یا پنج ساعت طول

می‌کشید، این شخص بزرگ با یک فتوا به آن اصل قضیه زد و گفت که وضو لازم نیست! وقتی که آن حالتش ازبین رفت، این فتوا گیر تعلق صلاة به طهارت را باز کرد و آن حالت نفسانی برطرف شد و یک‌دفعه احساس کرد عجب! دیگر او هم مثل بقیه می‌تواند وضو بگیرد، شروع کرد به وضو گرفتن و خواندن نمازها!

این فتوا را هر کسی نمی‌تواند بدهد چون مطلب آسانی نیست، ممکن است در خیلی از موارد مصادیقی پیدا کند، هر کسی به این راحتی نمی‌تواند. می‌دانید چرا چنین حرفی زده است؟! چون به این قضیه، نکته و مطلب رسیده است و روی همان نقطه‌ای که محل ضعف او است، دست می‌گذارد و آن مطلب را ازبین می‌برد.

حالا من می‌خواهم مطلبی را خدمت رفقا بگویم، همهٔ اینها مقدمه برای این مطلب بود البته ادلّهٔ فقهی آن را بعداً می‌گویم. این مسئله‌ای که الآن بین فقهاء در تحدید مبدأ برای نیابت متعارف است، به چه برمی‌گردد؟ اگر قرار باشد ما استطاعت به‌عنوان صرف زاد و راحله و با این کیفیت را دخیل برای

تحقق موضوع وجوب حج بدانیم، بنابراین همهٔ بحث‌ها به‌طورکلی ازبین می‌رود، چرا؟! چون این شخصی که مستطیع است، از کجا مستطیع است؟! از محل توطنش استطاعت تعلق گرفته است پس نیابتی هم که باید متعلق به این شخص درصورت تقصیر یا قصور، شود ـ فرق نمی‌کند، ابتدا درصورت قصور یا تقصیر بوده است یا اینکه هیچ‌کدام؛ شخص نتوانسته است! بعداً هم نمی‌تواند ولو متسکعاً هم برود ـ قطعاً خود استطاعت به‌واسطهٔ دخالتی که در تحقق موضوع دارد، ملاک برای وجوب نیابت می‌شود از همان موطن و از همان مکانی که برای این شخص استطاعت حاصل شده است.

اگر حیّاً باشد باید از همان شهر و زمانی که حج بر او واجب شده است، پول بدهد؛ باید پول یک حج کامل از همان زمانی بدهد که از اینجا برای او واجب است.

اگر فوت کرده است و میت باشد، آن مقداری که ورثه به‌عنوان استطاعت دفع می‌کنند باید به همان مبلغی باشد که در زمان حیات با تحصیل و یا حصول

آن مبلغ، حج برای او واجب بود. دیگر نمی‌توانند کمتر بدهند یا اینکه بگویند که یک حج نیابتی و حج میقاتی و امثال‌ذلک انجام شود؛ چون به آن کیفیتی که وجوب حج تعلق گرفته است باید به همان کیفیت، نیابت تعلق بگیرد. پس نیابت باید از آنجا باشد. دیگر همهٔ بحث‌ها در این‌صورت لغو خواهد بود. باید نیابت از همان محل برای توطن، مسقط‌الراس[1] یا حال هرجا که بوده است، محقق شود.

اگر به یک شخص بگویند که شما تا خود مکه را برو، فقط پول مکه و ذبح و منیٰ و امثال‌ذلک را به تو می‌دهیم، این نیابت موجب اسقاط تکلیف نخواهد بود اما شما می‌بینید که بعضی یا خیلی از فقها، فتوای به حج میقاتی هم می‌دهند و می‌گویند که شخص می‌تواند از خود میقات نیابت بگیرد.[2] اگر نیابت از خود میقات صحیح باشد، آن‌وقت چطور شما وجوب استطاعت را از خود توطّن شرط می‌دانید؟! این دو باهم تناقض دارند! پس اگر شما نیابت از میقات را کافی می‌دانید، این حج می‌شود حج

---

[1] فرهنگ فارسی عمید: محل تولد؛ زادگاه.

[2] مجمع الفائدة، ج ۶، ص ۸۱؛ کشف اللثام، ج ۵، ص ۱۲۶.

میقاتی؛ درصورتی‌که شما قائل به وجوب حج براساس استطاعت مالیه از محل توطّن و سکونت هستید! اگر از آنجا باید حج واجب شود، پس نیابتی که باید انجام شود هم باید از همان‌جا انجام شود. باید پول را به او بدهی حالا دلش خواست از اینجا یا از جای دیگر برود، فرقی نمی‌کند. آن دفع و صرف مالی که نسبت به حج نیابتی برعهدهٔ شخص یا وراث هست باید به‌اندازهٔ دفع مال و صرف مالی باشد که خود شخص منوبٌ‌عنه در آن وقت به او تعلق گرفته است. مثل «إقض ما فات کما فات»[1] که در مورد نماز داریم؛ اگر برای شخص صلاة تماماً فوت شد قضایش هم باید تماماً باشد اگر قصراً بود قضایش هم باید به این کیفیت باشد.

لذا اگر استطاعت به این کیفیت؛ یعنی تحصیل زاد و راحله برای خود شخص در وجوب حج دخالت داشته باشد؛ یعنی به‌عنوان واجب مشروط ـ نه به‌عنوان واجب مطلق و شرط وجودی ـ و شرط

---

[1] تهذیب الاحکام، ج ۳، کتاب الصلاة، أحکام فوائت الصلاة، ص ۱۶۲، ح ۱۱ با قدری اختلاف.

وجوبی باشد، بنابراین نیابت هم باید بر همین اساس باشد و دیگر حج میقاتی جایز نیست البته ادلّهٔ آن را عرض می‌کنیم که حتی نسبت به این قضیه هم ادلّه تطبیق می‌کند.

اما اگر استطاعت آن‌طوری باشد که ما معنا کردیم؛ استطاعت یک شرط وجودی است و شما بأیِّ‌نحوٍکان اگر مستطیع شدید، می‌توانید حج را انجام دهید پس این حج نیابتی، حج میقاتی هم می‌شود چون آنچه که بر شما واجب است خود حج است، چه اینکه مال برای خودتان حاصل شود یا اینکه شخصی به شما بدهد یا اینکه به عنوانی شما به حج مشرف شوید مثلاً شخصی پزشک است و اینجا مطب دارد، به آنجا می‌رود، طبابت می‌کند و پولش را صرف حج می‌کند. شخص همان شغلی که در اینجا دارد را در آنجا انجام می‌دهد مثلاً در اینجا کفاشی می‌کند، در راه حج هم کفاشی می‌کند، پول هم به‌دست می‌آورد، خلاصه اگر به این کیفیت باشد، می‌شود حج نیابتی، حج میقاتی هم باشد چون آنچه که بر او واجب است خود حج است، رفتن بر او واجب نیست که شما بخواهید برای رفتن پول

بدهید. بله اگر کسی پیدا نشود که حج میقاتی انجام دهد باید به این نحو باشد، آن هم به‌عنوان مقدمه برای حج.

من‌باب‌مثال شخصی می‌گوید که من نیابتاً حج انجام می‌دهم به شرطی که شام و نهار همه چلوکباب و جوجه باشد، من همین هستم! شخصی هم می‌گوید که من با نان و پنیر هم برای تو نیابت می‌کنم! می‌گویی که تو بهتر هستی و خرجت کمتر است! برای بعضی جاها اگر باشد به‌صرفه است! یا اینکه مثلاً شخصی می‌گوید که من با آبگوشت هم می‌سازم، نصفش را کم کن! همهٔ اینها دلیل می‌شود بر اینکه منظور از استطاعت، صرف همان معنای عرفی است؛ یعنی انجام دادن، قدرت بر فعل یک عمل، آن خصوصیتی نیست که الآن در اذهان هست که عبارت است از کیفیت تمکن از حج براساس این نحوه و کیفیتی که ما مشاهده می‌کنیم.

برگشت علت تغییر و اختلاف السنهٔ فقهاء در طرحِ موضوع استطاعت به اختلاف در فهم از آن

اینجا است که ما مشاهده می‌کنیم برگشت علت تغییر و اختلاف السنهٔ فقهاء در طرحِ موضوع، به

اختلاف در فهم از استطاعت است که درك صحیحی از استطاعت برایشان حاصل نشده است و نمی‌دانند که معنای آن صرف حصول استطاعت برای حج بأیِّ‌نحوٍکان است. اگر غلام است و مولایش می‌خواهد او را ببرد، استطاعت حاصل می‌شود، اگر رفیقش می‌خواهد او را ببرد، حاصل می‌شود اگر خودش استطاعت پیدا کرده است باید برود، اگر شغلش به‌نحوی است که در طول راه برای او امکان برای وصول به حج را فراهم می‌کند، استطاعت حاصل می‌شود اگر این مال دفعةً واحدة برای او پیدا شود، استطاعت حاصل می‌شود، در غیر این‌صورت تحصیل آن بأیِّ‌نحوٍکان برای او واجب خواهد بود.

لذا ما گفتیم که وقتی شخص به بلوغ می‌رسد نباید پایش را روی پایش بیندازد، بنشیند، هروقتی که برای او مالی از آسمان افتاد آن موقع به حج برود بلکه باید از همان موقع بلوغ همان‌طوری‌که برای جهاز دخترش، برای منزل پسرش، برای فلان کار و شغلش پول کنار می‌گذارد، برای حج هم کنار بگذارد! اصلاً ما به‌طورکلی این مسائل را فراموش

کرده‌ایم. در وهلهٔ اول باید کم‌کم برای حج پول بگذارد، یک قلّک درست کند و پولی برای حج کنار بگذارد، این پولی که الآن صرف این کارها می‌کند، مقداری هم برای حج صرف کند، چون استطاعت نسبت به حج به‌عنوان مقدمهٔ وجودی است، به‌عنوان شرط‌الوجوب نیست اگر شرط‌الوجوب باشد آن یک مطلب دیگری است.

اگر شما حج را به‌عنوان واجب مطلق می‌دانید بنابراین استطاعت شرط وجود می‌شود و خودتان باید تحصیل استطاعت کنید. اگر حج را واجب مشروط می‌دانید آن‌وقت این‌طور نیست حتی می‌تواند از خودش سلب استطاعت کند. مثل یک بنده‌خدا که به مرحوم پدرمان می‌گفت: «ما تا آخر ماه رمضان مستطیع شدیم، بعد از آقایان سؤال کردیم و گفتیم که ما حوصلهٔ حج نداریم! گفتند که قبل از اینکه هلال شوال بیاید از خودت سلب استطاعت کن! ما هم این را به زنمان بخشیدیم!» به زنش داد و مثلاً او هم زیر متکا گذاشته است! حالا از خودش سلب استطاعت کرده است! خدا نکند دین مردم

دست اینها بیفتد، چه بر سر دنیا و آخرت آنها می‌آید!

بدبخت به حج نرفت و بعد هم فوت کرد!

شخص مستطیع است، به او می‌گویند که تا شب [اول شوال] باید از خودش سلب استطاعت کند! اینها چقدر از دین فهم دارند؟! واقعاً آدم نمی‌داند! اصلاً من گاهی همین‌طور هَنگ می‌کنم و اصلاً می‌مانم!

شناخت هانری کُربن از اسلام، بهتر از شناخت یک مرجع تقلید از اسلام

چند روز پیش مقاله‌ای می‌خواندم؛ یکی از مراجع معروف که فوت کرده است، حالا اسمش را نمی‌بریم، ماه رمضان بود و هانری کُربن از فرانسه به منزلش آمده بود، ـ پرفسور کُربن استاد فلسفهٔ دانشگاه سوربُن بود و با علاّمه طباطبایی ارتباط داشت ـ ایشان هم می‌آید و در اینجا می‌نشیند و به افرادی که آنجا بودند می‌گوید که از ایشان پذیرایی کنید. حالا آن شخصی که تعریف می‌کرد، پسر ایشان بود که آن مقاله را نوشته بود. وقتی تعریف می‌کرد می‌گفت که ایشان از آقای کربن به‌عنوان مسیحی اسم نبرد، می‌گفت که به‌عنوان مهمان و به‌عنوان مسافر اسم بردند که مثلاً این‌قدر پدر ما بزرگوار

است که مسیحیت را به روی خودش نیاورده است و بلکه به‌عنوان مسافر [با او برخورد کرده است و دستور به پذیرایی داده است]. کُربن می‌گوید: «آقا ماه رمضان است و این ماه احترام دارد! چطور شما می‌فرمایید که چایی بیاورند؟!» ایشان می‌گویند: «احترام مهمان لازم است و چون بر شما روزه لازم نیست، بنابراین اشکال ندارد و دستور می‌دهد که میوه و چایی بیاورند!» عجب! مبهوت ماندم که یک مرد مسیحی، اسلام را از ما بهتر فهمیده است! می‌گوید که ماه رمضان است، حرمت ماه رمضان و ....

آخر عزیز من! ماه رمضان یک چیز فرمالیته و فرمولی نیست که مثل آدم رژیمی بگویی که آقا از صبح تا ظهر نباید چیزی بخوری. ماه رمضان یک فضا و مفهوم خاص برای خودش به‌وجود می‌آورد، یک فضای تقدس و یک فضای پرهیز و یک فضای تحفظ برای انسان به‌وجود می‌آورد. شما به علت اینکه مسافر است، فضا را می‌شکنی؟! گفتند که مسافر می‌تواند بخورد یعنی بیاید جلوی همه

بخورد؟! در این مجلس هم بنشیند و بخورد؟! بله، پنهانی بخورد، می‌گویند که خوردن برای آدمی که مریض است، اشکال ندارد ولی آیا می‌تواند آن لیوان آب را جلوی همه بخورد؟! به یک گوشه برود و بخورد، مرض قند دارد، هر مرضی دارد، کلیه‌اش خراب است و سنگ دارد، به یک گوشه برود، نه‌اینکه جلوی مردم بخورد. مسافر هم همین است. او فضای تقدّس، فضای معنویت و فضای موجود را فهمیده است، خیلی عجیب است! کُربَن آدم اهل اطلاع بود و بعداً هم مسلمان شد. خودم از مرحوم علامه طباطبایی زمانی که با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیهما ـ صحبت می‌کرد شنیدم که فرمودند: «بنده معتقد هستم و یقین دارم که ایشان در اواخر عمرش مسلمان و شیعه شد.»

علیٰ‌کلّ‌حال، حالا در آن موقع هرچه بوده است کربن این مسئله را فهمیده بود اما ما نفهمیده‌ایم، ما به ماه رمضان به دیدهٔ یک امر فرمولی و قراردادی نگاه می‌کنیم، امری که خدا فرموده است که دیگر این کارها را تا اینجا نکن، حالا چطور رژیم می‌گیری، این را هم مثل رژیم انجام بده! دیگر مثلاً صبح تا

غروب رژیم بگیر حالا [امساک] کن، فقط در این حد برای ما مسئله جا افتاده است.

خیلی باعث تأسف است، واقعاً خیلی بهت‌زده شدم که چطور چنین عملی از یک مرجع سر می‌زند! کسی که می‌گوید: «از من تقلید کنید، به دنبال من بیایید!» تقلید یعنی این دیگر، به دنبال من بیایید، به‌دنبال فهم من بیایید، به دنبال ادراک من بیایید، به دنبال افق من بیایید، همه پشت سر من بیایید و فهم مرا ملاک برای دنیا و آخرت و سعادتتان قرار دهید، معنای تقلید همین است، ببینید من تا کجا پرواز کردم، شما هم همان‌جا بروید! خیلی مسئله و قضیه مهم است، توجه می‌کنید؟!

آن‌وقت در اینجا فلان آقا می‌گوید: «آقا تا قبل از اینکه هلال شوال بیاید، سلب استطاعت کن!» مثلاً افطاری بزرگی می‌دهد، مقداری را هم به زنش می‌دهد، مقداری به این‌وآن می‌دهد و بندهٔ خدا می‌میرد و حج را انجام نمی‌دهد! سلب و نفی استطاعت شده است، پول‌هایش را خرج کرده است و این مسئله باعث شد که دیگر سعادت بزرگی از

دست او برود و فاقد آن شود.

این کجا و امام صادق علیه‌السلام کجا که به یکی از اصحابش می‌فرمایند: «اگر توانستی نان و زیتون بخوری، زن و بچه‌ات را به مکه ببر!» انسان اختلاف و تفاوت بین دو طرز فکر و طرز ادراك را مشاهده می‌کند. این زمین تا آسمان فرق دارد! او می‌گوید که پول ندارم، حضرت می‌فرماید که پول نداشته باش، «أطعمه الخبز و الزیت؛[1] به ایشان نان و [روغن] زیتون بده.»

---

[1] الکافی، ج ۴، کتابُ الحَجِّ بابُ فَضلِ الحجِّ و العُمرةِ و ثوابِهما، ص ۲۵۶، ح ۱۶:

«عن عذافر قال قال ابوعبدالله علیه السلام: "ما یمنَعُکَ مِن الحَجِّ فی کلِّ سنةٍ؟!" قُلتُ: جُعِلتُ فداکَ العیالُ. قال فقال: "إذا مِتَّ فَمَن لِعیالکَ أَطعِمْ عیالکَ الْخَلَّ و الزّیتَ و حُجَّ بهم کُلَّ سنةٍ".»

؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، کتابُ الحَجِّ، باب ۲۶، ص ۴۴۲، ح ۱۸۳:

«عن عیسی بن أبی منصورٍ قال قالَ لی جعفرُ بن محمَّدٍ علیه السلام: "یا عیسی إن اِستَطَعتَ أن تأکُلَ الخبزَ و الملحَ و تَحُجَّ فی کُلِّ سَنَةٍ فَافْعَلْ."»

یک روز در زمان شاه با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ در طهران به بیمارستان رفتیم، یکی از مسجدی‌های ایشان مریض و در بیمارستان بود، ماه رمضان بود، وقتی رفتیم، دیدیم که روی همان میز بیمارستان میوه و شیرینی گذاشته‌اند و همین‌که نشستیم ایشان رو کردند: «آقا اینها را بردارید و در کمد بگذارید، در ماه رمضان نباید پذیرایی شود خلاف حرمت ماه است!» برداشتند و در کمد گذاشتند. آنهایی که به عیادت می‌آیند، همه روزه‌دار هستند و نمی‌توانند چیزی بخورند، شما برای چه اینجا گذاشتید؟! اگر برای خودت است که مریض هستی، هروقتی که تنها شدی از کمد دربیاور. پرتقال می‌خوری، سیب می‌خوری، دیگر روی میز گذاشتن ندارد.

حرمت ماه یعنی حتی بودنش در ماه رمضان و ـ او که نمی‌خورد، او که روزه‌دار و صائم است ـ همین‌که شما این را گذاشته‌اید، هتک حرمت به ماه رمضان کردید. آن‌وقت آن آقا می‌گوید که احترام مهمان بر ما واجب است! دیگر کجا پیدا می‌شوند

کسانی که آن فهم دینی در آنها تحقق پیدا کرده است؟! ما همه دو صفحه از این می‌خوانیم، دو جلد از آن می‌خوانیم و باهم مونتاژ می‌کنیم و اسمش را اجتهاد می‌گذاریم!

مقایسهٔ زیارت امام رضا علیه السلام در بیست و سوم ذی‌القعده با اهمیت نماز جمعه توسط یکی از ائمهٔ جمعه

یکی از دوستان تعریف می‌کردند که ایام زیارتی امام رضا علیه السلام در بیست و سوم ذی‌القعده بود و خیلی‌ها رفته بودند و به نماز جمعه نیامده بودند! می‌روند دیگر، شخص گفت: «زیارت امام رضا مستحب است ولی نماز جمعه واجب است!» جدی می‌گویم! یعنی ما استحباب زیارت امام علیه السلام را نعوذ بالله در حدّ با پای راست رفتن به بیت‌الخلا و با پای چپ بیرون آمدن می‌دانیم، خوردن پنیر با گردو مستحب است زیارت امام رضا هم...! نماز جمعه واجب است، زیارت امام رضا مستحب است برای چه رفتید؟! به نماز جمعهٔ من بیایید، نماز جمعهٔ من!

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد